

## مردم نان ندارند سیب زمینی بخورند!



میرزا حسین واعظ تهریزی خطیب و مشروطه خواه تبریزی و نایب رئیس انجمن این شهر بود. سخنرانی‌های وی نقش عمده‌ای درتشویق مردم تبریز در جریان انقلاب مشروطه ایفا کرد. در تنگنای محاصرهٔ تبریز سران نهضت مشروطه به تکلیو افتادند تا شاید بتوانند برای چند روز با چند نفر به کنسول خانه آلمان رفته، دفتر شکایت باز کردیم و آنچه از استاد پیر به خاطر داشتیم بگیریم. ولی اثری نکرد. و بالاخره من به کنسول گفتم که شما نیز مانند ما خواهید بود!اگر روزی نان پیدا نکردید چه خواهید کرد؟ اندکی به فکر فرو رفت، پس از چند دقیقه کتاب را کنار گذاشت و باکمال خونسردی گفت: سیب زمینی می‌خوریم.

مرحوم میرزا حسن واعظ نقل می‌کرد که روزی با چند نفر به کنسول خانه آلمان رفته، دفتر شکایت باز کردیم و آنچه از استاد پیر به خاطر داشتیم بگیریم. ولی اثری نکرد. و بالاخره من به کنسول گفتم که شما نیز مانند ما خواهید بود!اگر روزی نان پیدا نکردید چه خواهید کرد؟ اندکی به فکر فرو رفت، پس از چند دقیقه کتاب را کنار گذاشت و باکمال خونسردی گفت: سیب زمینی می‌خوریم.

منبع: اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۳۷۵.

## دیپلمات انگلیسی که نمایشنامه مذهبی می نوشت!



از آغاز دوره قاجاریه تا پایان سلطنت شاهان قاجار بر ایران، انگلستان ۲۶ نماینده سیاسی در بوشهر استخدام کرده است. این سفیران سیاسی هرچند اغلب به کارهای سیاسی و رد و بدل نامه های اداری بین دولتها مشغول بودند؛ اما هیچکدام از آنها مسائل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه را فراموش نکرده و جملگی در گزارشها و خاطرات خود به شکل مفصل به این مسائل پرداخته اند. یکی از این نمایندگان «سر لوئیس پلی» بود که به مدت ۹ سال حد فاصل سالهای ۱۸۶۳ تا ۱۸۷۲ میلادی در بند بوشهر مشغول فعالیت بوده است. نام سرلوییس پلی بیش از یکصد سال است که در پژوهشهای حوزه نمایش همواره دیده می شود. یکی از آثار مهم وی این در این حوزه، نمایشنامه مذهبی «حسن و حسین» می باشد. این کتاب در دو جلد منتشر شده و به روایتی ۳۷ مجلس تعزیه ای که می گویند «پلی» با خود از ایران برده است. پلی در مقدمه نمایشنامه مذهبی حسن و حسین می نویسد:

«اگر موفقیت یک نمایش به میزان تاثیراتی باشد که بر خوانندگان یا تماشاگران خود می گذارد؛ هیچ نمایشی تاکنون موفق تر از ترازدی جهان اسلام یعنی ترازدی حسین(ع) نبوده است»

البته در مجموعه پلی تعزیه نامه هایی همچون شهادت حضرت فاطمه و شهادت حضرت علی، عزیمت امام حسین ع از مدینه به کوفه، شهادت حر و.. نیز دیده می شود. منبع:جهانشیر یار احمدی، نقش هنرمندان سیاسی و سیاسیون اهل هنر در تئاتر ایران در دروه قاجاریه، مجله هنر و معماری، تابستان ۱۳۹۰، شماره ۴۵، ص ۱۰۹-

**انتشارات شروع**

چاپ کتاب های شما از یک نسخه  
تا صد هزار نسخه

صفحه آرایی و طراحی کتاب،  
مجله و نشریات، پرورش و ...  
پذیرفته می شود

۰۹۶۹۱۸۹۸۷۱

# ارشيو

### خاطره

# خاطرات ایرج صغیری از اجرای تئاتر ابودر

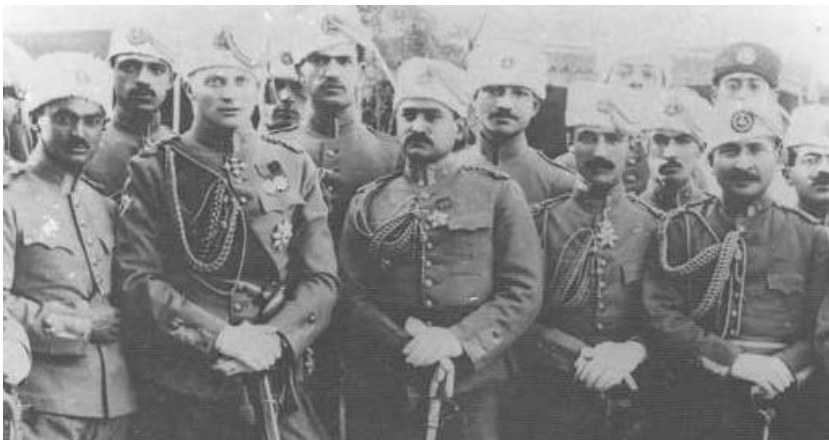
بنده متولد بوشهر هستم. بعد از گذرندان دوران نوجوانی جهت ادامه تحصیل در چندین دانشگاه آزمون ورودی دادم: رشته تئاتر در دانشگاه تهران، امورتربیتی در مدرسه عالی پارس و دانشگاه مشهد. رشته تئاتر در دانشگاه تهران و رشته جغرافیا و ادبیات در دانشگاه مشهد قبول شدم. وقتی با پدرم که فردی مذهبی بود برای ادامه تحصیل مشورت کردم با همهٔ علاقهٔ زیادی که به رشته تئاتر داشتم، به امر پدر به مشهد رفتم و به تعبیر ایشان زیر سایه آقا علی ابن موسی الرضا به تحصیل پرداختم. همه چیز در مشهد عجیب و جدید بود، جغرافیا، حجمها، جسمها آن‌قدر عجیب بود که گویی به مریخ رفته‌ام. بعدها با تاثیر از همین فضا نمایشنامه‌ای نوشتم. در آن نمایشنامه خانواده‌ای بودند که به شهر غربیی رفته‌اند. در واقع به گونه‌ای سرنوشت خود من بود. در دانشگاه مشهد هرکسی لهجه‌ای داشت. یکی رشتی بود، یکی مازندرانی، و بیشترهمه لهجه مشهدی. اولین تلاش من این بود که با بچه‌های تئاتر آشنا شوم. فردی بنام منوچهر خادم زاده تئاتری کار می‌کرد به نام داش اکل از صادق هدایت. پرس و جو کردم، گفتند فردی بنام محمد مطیع نقش داش اکل را، و فردی به نام داریوش ارجمند هم نقش کاکا رستم را بازی می‌کند، و کار خوبی هم هست. من دیدم کار، کار خوبی است اما ماحصل چیزی نبود که من می‌خواستم. بعدها با فردی بنام احمد شیرازی آشنا شدم و با هم صحبت کردیم و از علاقه من به تئاتر پرسید و من را به منوچهر خادم زاده معرفی کرد. او هم فردی خوش برخورد بود و از کارهای من در بوشهر پرسید و من گفتم به صورت امانتور در بوشهر تئاتر کار کرده‌ام. بعد از آن به من گفتند داریوش ارجمند در حال آماده‌سازی کاری از نوشته‌های خسرو هوشیار است. من پیش او رفتم و به او گفتم من تشنهٔ بازی هستم، مقدار زمان نقشم اصلا مهم نیست. بعد داریوش ارجمند نقش سرپازی را در آن نمایش به من داد که دو دقیقه بیشتر نبود. این کار، اولین کار و شروع بازیگری من در مشهد بود.بعدها دوباره داریوش ارجمند کار دیگری به دست گرفت و در حال تمرین بود و قرار بود برای جشنواره تئاتر دانشگاه‌های کشور آماده شود. من هم بر سر تمرین حاضر می‌شدم. در انتهای سالن می‌نشستم و تمرین را تماشا می‌کردم. یکی از بازیگران فردی به نام آقای رستگار بود. در میانه‌های تمرین خبر فوت جلال آل احمد رسید. او کار را رها کرد و گفت هر طور شده باید بروم و در مراسم تدفین آل احمد شرکت کنم. اصرارهای فراوان آقای هوشیار و داریوش ارجمند هم نتوانست مانع از رفتن او شود. همین موضوع باعث شد که آنان دنبال بازیگر دیگری باشند. از بین چند نفری که در انتهای سالن نشسته بودند بنده انتخاب شدم. قرار شد تست بدهیم. من گفتم باید نمایشنامه را اول بخوانم. همین‌طوری تست نمی‌دهم. نمایشنامه را گرفتم و بردم خوابگاه و تا صبح در را بر روی خوم بستم و تمام نمایشنامه را حفظ کردم.

فردا که آقای ارجمند از من تست گرفت، گفتم از هرکجای نمایش که می‌خواهید بگویید برایتان اجرا کنم. تست دادم و داریوش گفت نقش مال همین است. سابقه کاری دیگری را با آقای ارجمند داشتم. بعدا این کار را در شیراز اجرا کردیم و در مسابقات اول شدیم. یک جامی به من دادند. این جام را مادرم با اینکه نمی‌دانست برای چه گرفته‌ام در کمدی مخفی کرده بود. بعد از فوت ایشان

## آرشيو

### توصیه انگلیسی ها به افسران سوئی ژاندارمری

# دست راست نباید بداند که دست چپ چه می‌کند!



در نظر گرفتند و به آنها خیلی محبت کردند، ولی افسران سوئدی چون احساس کردند اقامتشان در سرکنسولگری از نظر مردم ایران به بدی تعبیر می‌شود و خواهند گفت که آنها بیشتر برای انگلیسی‌ها کار می‌کنند تا برای دولت ایران، از کنسولگری خارج شدند و در بیرون شهر خانه‌ای برای خود پیدا کردند. از سویی دیگر به آنها نیز ثابت شد که محبت خارق‌العاده انگلیسیها را با احتیاط تمام باید تلقی کرد.

یکی از آنها به من به طور خصوصی گفت: آقایان انگلیسیها به ما گفتند که ”دست راست نباید بداند که دست چپ چه می‌کند.“ آنها با دست راست ما را نوازش می‌دهند و با دست چپ مانع کار ما و پیشرفت

**۲۵۵ میلیارد ریال سرمایه در گردش در اختیار مرغداران استان بوشهر قرار گرفت**
معاون بهبود تولیدات دامی جهاد کشاورزی استان بوشهر با اشاره به حمایت ویژه از فعالان عرصه تولید گوشت مرغ گفت: در راستای اجرا طرح مردمی سازی و توزیع عادلانه یارانه‌ها ۲۵۵ میلیارد ریال تسهیلات به مرغداری‌های استان بوشهر پرداخت شد



آمد در حالی که می‌خندید و مشخص بود که دکتر او را به عنوان کارگردان قبول کرده است. حالا نوبت من بود که به اتاق دکتر بروم و در مورد بازی خودم در نقش ابودر با او صحبت کنم. من را که دید گفت، تو می‌خواهی نقش ابودر را بازی کنی؟ نه این کار را نکن! تو نمی‌توانی ابودر را بازی کنی، ابودر یک پیرمرد لاغر بود. اصلا با تو سختی ندارد. تو مثل ورزشکارها هستی. من ناامید شدم و گفتم باشه بازی نمی‌کنم. رفتم پیش بچه‌ها. داریوش از من پرسید چی شد؟ گفتم هیچی، گاوتون زایید. دکتر گفت بازی نکن. گفت: هیچ جا نرو، من می‌روم و دکتر را راضی می‌کنم. ساعت ۳ بعد از ظهر رفت اتاق دکتر و غروب آمد بیرون و گفت دکتر را راضی کردم، به شرطی که گفته شب قبل از اجرا باید بیایم و کار را ببینم.اگر بازی صغیری خوب بود، اجرا می‌کنیم و گرنه اجاره اجرا نمی‌دهم.

شب و روز تمرین کردیم. شب اجرا در پیش دکتر رسید. ما پر از استرس بودیم. دکتر نمایش را دید و به محض اینکه نمایش تمام شد به سرعت رفت و کسی نتوانست با او صحبت کند. بعدا تماس گرفت و گفت مانعی ندارد و اجرا کنید. فردا، شب اول اجرای ما برای عموم بود. سالن غلظه بود. سه طبقه تالار رازی پر شده بود از تماشاگر. دکتر شریعتی هم آمد. گفته بود می‌خواهم قبل از اجرا نیم ساعت صحبت کنم. صحبت کرد، چه صحبتی. صحبتی که تا آن روز در هیچ کلاسی نکرده بود. در آخر از اجرای این تئاتر گفت و گفت «من تا دیشب فکر می‌کردم تنها کسی که می‌تواند تئاتر را به معنای واقعی به من نشان دهد کسی نیست جز سر لارنس الیویه، اما دیشب این بچه بوشهری به من گفت اشتباه کرده‌ی». نمایش اجرا شد و تمام شد. بعد از نمایش من از حال می‌رفتم. داریوش ارجمند و رضا دانشور مرا باد می‌زدند. همان‌طور که در اتاق گریم خسته روی سکو نشسته افتاده بودم، دکتر آمد، دانشور سلام کرد، دکتر گفت کجاست؟. داریوش سلام کرد، دکتر گفت: می‌گم کجاست؟ مرا نشانش دادند. آمد دستپایش را باز کرد و گفت بیا جلو. مرا بغل کرد و گفت: اگر الان بمیرم دیگر آرزویی ندارم؛ شروع کرد به گریه‌کردن. گفتم: دکتر گریه نکن! عقه‌هایت می‌ریزد. گفت: آن‌قدر عقه دارم که حالاحالاها ریخته نمی‌شود. هردو در بغل هم شروع کردیم به گریه کردن. دو نوبت نمایش اجرا شد، یکبار پنج شب و یکبار هفت شب «تهنایی ابودر» را در تالار رازی بر روی صحنه بردیم..



خواستم که باهم صحبت کنیم. به تریای دانشگاه رفتم و وقتی نمایشنامه تهنایی ابودر را تعریف کردم بسیار خوشحال شد و استقبال کرد. قبل از صحبت با داریوش، من و رضا دانشور با دکتر شریعتی صحبت کرده بودیم. دکتر روی نقش ابودر و انتخاب بازیگر بسیار حساس بود. حالا باید دکتر را راضی می‌کردیم که کارگردان و بازیگر چه کسانی باشند. داریوش ارجمند رفت پیش دکتر و در مورد کارگردانی خودش صحبت کرد. از اتاق دکتر بیرون

### روایت

## پاسخ مرحوم دعایی به پرسشی درباره دیدگاه امام نسبت به اندیشه های دکتر شریعتی



مرحوم سید محمود دعایی در گفت و گویی به بیان چگونگی موضع گیری های امام درباره اسلام ناب و اسلام امریکایی پرداخته است.
در کتاب گوشه ای از خاطرات حجت الاسلام و المسلمین سید محمود دعایی، آن مرحوم در پاسخ به پرسشی با این مضمون که "نظر شما در مورد بیانات و موضع گیریهای امام خمینی (س) در مورد اسلام ناب و اسلام امریکایی چیست؟"، چنین گفته است:

ببینید، بینش مبارزاتی امام و برداشتی که امام از اسلام به عنوان یک مذهب مقاوم و ستیزنده و در مقابل استعمار و استبداد و ظلم و ستم داشتند خودش یک امید و تلقی امیدبخش و سازنده از اسلام بود. با جدیت می توانم بگویم اگر امام در قم نبود و حرکت مبارزاتی اش را شروع نکرده بود و جامعه اسلامی را به مقابله با رژیم فاسد و وابسته شاه فرا نخوانده بود چه بسا من نه تنها طلبه نمی ماندم، بلکه در معتقدات مذهبی ام سست می شدم و الان وضعیت دیگری داشتم. امثال من زیاد هستند. یعنی کسانی که سرخورده از رکود و جمود حوزه ها و مجامع روحانی سازشکار یا غافل از مفاسد حاکم بر جامعه بودند، بینش و برداشت و تلقی از اسلام افرادی چون امام، آنها را در اعتقاداتشان پایدار نگه داشت، و این واقعیتی است و اسلام ناب را همین می گوئیم. امام در نجف همان علوم سنتی و حوزوی را تدریس می کردند و تا آخر هم به نگهداری و حفظ اصالت همین شیوه تدریس در حوزه ها اصرار داشتند. ولی در عین حال با بها دادن و ارج گذاشتن به نوآوران روحانی و مذهبی و سبک و روش و بینش و برداشت آنها به همه می فهماندیم که نوآوری مستدلّ مذهبی را قبول دارند. ایشان نسبت به استاد مطهری و نوآوری های ایشان شناخت ویژه داشتند و هر کس که راجع به استاد سوال می کرد اکیدا می گفتند هر چه گفته درست است.

در مورد دکتر شریعتی، امام معتقد بودند که دکتر شریعتی می باید در مسیر تعلیمات حوزوی و اسلامی بیاید و تحقیق و فعالیت کند و از جدایی دکتر شریعتی با حوزه های علمیه و مجامع سنتی کشور نگران بودند. البته بسیاری از جنبه های شخصیتی امام از جمله عرفان و شاعر بودن ایشان در آن روزگار ناشناخته بود و جز خواص کسی از آنها اطلاع نداشت و بعد از رحلت ایشان مشخص شد. در نتیجه آن چه ما به عنوان مرز بینش اسلام باب محمدی و تشیع علوی و تشیع مبارز در مقابل اسلام سنتی و امریکایی یا تشیع صفوی می شناختیم چندان کامل نبود.



بعضی ها امام خمینی رضوان الله علیه را بیشتر به عنوان فقیه می شناسند، بعضی هم بیشتر به عنوان رهبر سیاسی. اما همانطور که یکی از شعرای ملهم از ام ایشان با اصطلاحات عرفانی گفته بود: «هم خم است و هم می است و هم نی است!» شخصیت علمی و دینی امام واقعا جامع و ذو وجوه و به قول امروزی ها چند بُعدی بود. فلسفه و تعقل و استدلال یکی از ارکان سازنده ی شخصیت امام به شمار می آمد؛ عرفان و معارف عرفانی و نگرش عارفانه همین طور؛ فقه و اصول هم در جایگاه خودش همچنین؛ هنر و شعر و ذوق لطیف ادبی نیز هکذا؛ بینش سیاسی نافذ و نیرومند نیز به همین طریق؛ مطالعات گوناگون هم به همین صورت؛ تجربه های تاریخی و طولانی هم به همین کیفیت؛ معرفت دینی مستقیم و متخذ از متن قرآن و احادیث هم به همین ترتیب؛ شجاعت و شهامت شگفت انگیز در جنگ و در صلح هم به همین شکل؛ و آنگاه در ورای همه ی اینها تخلق و تعهد نظری و عملی به مبانی اخلاق الهی و انسانی (تقوا) رکن اساسی شخصیت پر جاذبه ی ایشان محسوب می شد. مجموعه همین اوصاف و ارکان بود که به امام خمینی، قدرت نوآندیشی و نوآوری ریشه دار و مبتنی بر پشتوانه ی سنت، می داد. البته امام بسیار بااتمال و تفکر نسبت به تفکرات جدید گام برمی داشت. به عنوان مثال در مورد انجمن حجّتیّه، به شدت مشکوک بود و آنها را افشا و محکوم می کرد. این خود مرز بین تشیع سازشکار، تشیع امریکایی، تشیع آلت دست حکومت ها و قدرت ها را نشان می داد.تعبیر خاصی آیت الله خرازی مسئول بنیاد باقرالعلوم قم از حجّتیّه داشت و می گفت: حجّتیّه ای ها همان وهابی های شیعه هستند. وهابی های اهل سنت، وهابی های سعودی هستند. در تشیع هم اگر بخواهیم وهابی را تجسم کنیم یعنی وهابی های شیعه همان حجّتیّه ای ها هستند.

برشی از کتاب گوشه ای از خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی؛ ص ۱۷۸-۱۷۹